



در گرامیداشت رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن!

در تاریخ پر افتخار پیکار طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم ایران بر علیه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته به آن، صفحات درخشانی وجود دارند که نقش برجسته و چشمگیری را در پیشبرد جنبش انقلابی توده ها و تحقق اهداف حق طلبانه آنها ایفا کرده اند. بدون شک رستاخیز سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ و قیام پرشکوه توده های به پاخاسته در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بر علیه رژیم شاه برجسته ترین این صفحات در تاریخ مبارزاتی معاصر میهن ما هستند که برغم گذشت چند دهه از وقوع آنها به دلیل اهمیت و تاثیر چشمگیرشان در روند مبارزات آزادیبخش مردم ما به سمبل هایی تبدیل شده اند، سمبل هایی که همچنان الهام بخش مبارزات نسلهای جدیدی از انقلابیون و مبارزین در تداوم پیکار بر علیه دشمنان طبقاتی مردم ما می باشند.

در ۱۹ بهمن سال ۴۹ صفیر آتشین گلوله های نسلی از پاکترین فرزندان دلاور کارگران و زحمتکشان ما یعنی چریکهای فدایی خلق در جنگهای شمال، سراسر خاک دربند میهن ما را درنوردید و بر زمستان سرد و سیاه حاکم بر زندگی توده های در زنجیر نور و گرمای آگاهی افشاند. کمونیستهای فدایی در ۱۹ بهمن سال ۴۹ با رستاخیز سیاهکل نه تنها به دشمن غدار یعنی رژیم مزدور شاه "اعلان جنگ" دادند، بلکه با نثار خون خود "راه انقلاب" و رسیدن به آزادی را به توده در زنجیر نشان دادند. درست به همین دلیل بود که آنان بر تارک تاریخ میهن ما جای گرفتند و مهرشان به اعماق قلب و وجود توده های استثمار شونده راه یافت. دیری نگذشت که "نسیم تند" آوای چریکهای فدایی خلق در جنگهای شمال، به "طوفانی سهمگین" بدل شد و در بهمن ۵۷ میلیونها تن از توده های به پاخاسته، توده هایی که با الهام از فرزندان راستین خود در جنبش مسلحانه، سلاح بر گرفته و به جنگ دشمنان خود رفته بودند، با پژواک پیام رزمندگان سیاهکل و فریاد "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم"، "فدایی، فدائی، تو افتخار مایی" و "تنها ره رهایی، ره سرخ فدائی"، "جزیره ثبات و امنیت" سرمایه را زیر و رو کردند، و زمین را در زیر پای امپریالیستها و مزدورانشان به لرزه درآوردند.

جنبش عظیم توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ هر چند بنا به دلایل عینی مشخصی شکست خورد و نتوانست نفوذ امپریالیستها را در جامعه ما قطع و به هرگونه دخالت آنان در امور اقتصادی و سیاسی - اجتماعی و نظامی ایران پایان دهد، ولی توده های مبارز، سرانجام رژیم دیکتاتوری شاه و به همراه آن رژیم سلطنتی در ایران، این مظهر سرکوب و ستم را به گورستان تاریخ سپردند. واقعیت این است که امپریالیستها در برهه حساسی از تاریخ مبارزاتی خلقهای ایران، در شرایط فقدان یک رهبری واقعاً کمونیستی در جنبش توده ها، با امکانات مادی و تبلیغی خود موفق به قالب کردن خمینی به مردم ما شدند، با اینحال روی این امر نیز باید تأکید نمود که انحراف سازمان چریکهای فدایی خلق از نظرات و خطوط پرولتاری خویش و اشغال مرکزیت آن توسط اپورتونیستها در سالهای آخر دهه ۵۰، موجب ضعف جنبش کمونیستی در این دوره گشته و نقش منفی خود را در رویدادهای آن دوره به جا گذاشت. این همان رهبری اپورتونیستی ای بود که پای خائنین بعدی را نیز به آن سازمان باز نمود؛ و با روی کار آمدن رژیم مرتجع جانشین رژیم شاه، همگان غلطیدن آن به دامن ارتجاع را مشاهده کردند و معلوم شد که با غالب شدن خطوط اپورتونیستی بر سازمان چریکهای فدایی خلق، سران این سازمان تا چه حد از تئوری، فرهنگ و پای بندی به ارزش های کمونیستی بدور بوده و تنها با میراث خواری از افتخارات و مبارزات چریکهای فدایی خلق در دهه ۵۰، مرکزیت آن سازمان را اشغال کرده بودند.

مسلم است که درسها و تجارب جنبش عظیم توده ای سال های ۵۷-۵۶ که خود از پشتوانه های نظری و سیاسی انقلابی حاصل از جنبش مسلحانه و به طور اولی از رستاخیز سیاهکل و جنبش کمونیستهای فدایی دهه ۵۰ برخوردار بود، توشه پر باری برای مبارزات کنونی و آینده بوجود آورده است. با توجه به چنین واقعیتی است که امروز طبقه حاکم همزمان با پیشبرد برنامه های غارتگرانه امپریالیسم در ایران و به طور اولی تشدید استثمار توده ها و سرکوب انقلاب آنها، تمامی منابع و قدرت سهمگین زرادخانه ایدئولوژیک ارتجاعی خود را نیز برای ایجاد سدی در مقابل کسب آگاهی و رشد مبارزات انقلابی توده ها بکار گرفته و یک هجوم گسترده سیاسی- ایدئولوژیک را به جنبش انقلابی آنان سازمان داده است. در چارچوب چنین هجوم ضد انقلابی است که ما شاهدیم که دستگاه های "خلق افکار عمومی" متعلق به استثمارگران حاکم، در تلاش برای پاک کردن حافظه تاریخی توده ها، به تحریف تجارب مبارزاتی به جا مانده از نسلهای گذشته می پردازند.

موج جدیدی از کارزار سیاسی - ایدئولوژیک ارتجاعی بر علیه ایده ها و دست آوردهای انقلابی گذشته را امروز می توان در کتاب "چریکهای فدایی خلق، از نخستین گنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشره از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، مشاهده نمود. در این کتاب پس از صدها صفحه تاریخ نگاری تماما جعلی و دروغ در مورد پیدایش و چگونگی عملکرد چریکهای فدایی خلق، برای به اصطلاح اثبات بی ارتباطی چریکها با توده های تحت ستم، ادعا می شود که "در هنگامه انقلاب این بار چریکهای فدایی خلق در تنهایی مطلق در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند، شعار می دادند: ایران را سراسر سیاهکل می کنیم". افشای این دستبرد به انبان تجارب تاریخی توده ها، موضوع پیام امسال ماست.

آنچه در مقام اول در زمینه بحث فوق جلب توجه می کند، این نکته است که نفس طرح تحریفات وزارت اطلاعات برای به اصطلاح اثبات بی ربط بودن سازمان چریکهای فدائی با توده ها، آن هم با گذشت بیش از ۳۰ سال از این وقایع تاریخی و در شرایطی که سالهاست دشمن ادعای نابودی تمامی سازمانهای انقلابی و چریکها را می کند، بخودی خود روشنگر وحشت جمهوری اسلامی از خط انقلابی این سازمان یعنی تئوری مبارزه مسلحانه و بیانگر نیازی ست که تلاش برای تحریف تاریخ مردم ما در این شرایط را از سوی دیکتاتوری حاکم ضروری می کند. اما در پاسخ مشخص به تلاشهای فوق که هدف از آنها جلوگیری از گسترش علاقه و توجه نسل مبارز کنونی به تجارب انقلابی گذشته و خدشه دار کردن محبوبیت توده ای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران می باشد، باید به این واقعیت اشاره کرد که اتفاقاً برخلاف دروغپردازهای دشمن و تاریخ نگاریهای جعلی وزارت اطلاعات آن، در مورد جدا از توده بودن و بیگانه بودن چریکهای فدائی خلق با جنبش زنده و جاری توده ها در مقطع قیام بهمن ۵۷، همه می دانند که در آن زمان، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در تمام ایران و حتی در نقاط دورافتاده نامی شناخته شده و محبوب توده ها بود. ستاد این سازمان و دفاتر آن در هر کجا که برقرار شده بود مرکز رفت و آمد توده های مبارز و بویژه جوانانی بود که با تمام وجود خود خواهان پیوستن به صفوف این سازمان و همکاری با آن بودند. در همین زمان صدها محفل و تشکل کارگری در کارخانه ها و واحدهای تولیدی خود را "هوادار" این سازمان و جزئی از آن می دانستند. خط سرخ انقلابی چریکهای فدائی و خونهای پاک که از سالها قبل برای پیشبرد این خط در مبارزه با رژیم شاه از پیکر صدها فدایی در راه تحقق منافع ستمکشان چه در میدانهای نبرد و چه در سیاهچالهای رژیم شاه بر زمین جاری شده بود، چنان تاثیری بر ذهنیت و سطح آگاهی توده ها گذارده بود که آنها با تمام وجود به این سازمان به عنوان سازمان مدافع منافع خود می نگریستند و به هر صورتی از آن پشتیبانی و حمایت می کردند- و این البته در شرایطی بود که آنها هنوز با ماهیت اپورتونیستی که با رد خط مشی، نظرات و گذشته انقلابی چریکهای فدایی خلق در راس آن نشسته بودند، آشنا نبودند.

از طرف دیگر، این واقعیت مهم قابل تأکید است که از میان همه نیروهای سیاسی جامعه در دهه ۴۰ و ۵۰، این تنها دو سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق بودند که بدلیل در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه با رژیم تابن دندان مسلح شاه، موفق به ایجاد ارتباط با توده های تحت ستم و رنج دیده ایران شدند. به خصوص در سال ۵۷، "در هنگامه انقلاب"، نفوذ چریکهای فدائی خلق در میان مردم تا به آن حد بود که شعارهای "فدایی،

فدائی، توافختار مایی" و "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" از طرف توده ها در کوچه و خیابان، سر داده می شد. این امر، انعکاس این واقعیت بود که سازمان چریکهای فدایی خلق در پرتو نظرات و پراتیک انقلابی خویش در تمام دوره اختناق شاهنشاهی، در دل توده های رنج دیده ایران جا گرفته و اکنون امکان یافته بود که به یک سازمان توده ای فراگیر تبدیل گردد. همچنین درست در همان "هنگامه انقلاب" بود که معلوم شد که مردم در دورترین روستاهای کشور نیز چریکها را می شناختند و از آنها هواداری می کردند- قبل از این که حتی خمینی و اعوان و انصارش را بشناسند. به این ترتیب اگر با رجوع به خود واقعیات بخواهیم درجه ارتباط و محبوبیت چریکهای فدایی خلق در میان توده های تحت ستم را بفهمیم باید گفت که حداقل در تاریخ یکصد ساله مردم ما بعد از انقلاب مشروطیت، کمتر جریانی قادر شده تا نظیر چریکهای فدایی خلق در چنین سطحی با استقبال توده ای مواجه شود. اتفاقاً با توجه به همین واقعیات است که می توان ابعاد و بزرگی ضربه ای که اپورتونیستهای نفوذ کرده در سازمان پر افتخار چریکهای فدایی خلق، به جنبش کمونیستی ایران زدند را باز شناخت و به جمع بندی آن تجربه تلخ پرداخت.

از جنبه ای دیگر در رابطه با ادعای فوق الذکر، باید به این امر اشاره کرد که هدف رزمندگان سیاهکل که در یکی از سیاه ترین دوران زندگی مشقت بار توده ها در زیر جنگال رژیم شاه، پرچم مبارزه را بر افراشتند، بر مبنای تئوری رهنمای خویش که در دو اثر درخشان "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک"، و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" تدوین گشته، نه انقلاب کردن به نیابت از توده ها بلکه زدن "نقبی به قدرت تاریخی" آنها و جاری ساختن انرژی انقلابی کارگران و خلهای ستم دیده و مهمتر از آن سازماندهی آنها در صحنه مبارزه طبقاتی برای نابودی نظام سرکوبگر حاکم بود. چرا که در اندیشه انقلابی چریکها این کارگران و توده های رنجبر بودند که می بایست بر علیه نظام استثمارگرانه حاکم انقلاب کنند، آنها می دانستند که بدون ارتباط با توده و بدون متشکل کردن انرژی مبارزاتی آنان به هیچ وجه نمی توان از یک انقلاب آزادیبخش حتی سخنی به میان آورد. اساساً مساله اصلی در آن دوره (و هم اکنون نیز) برای جنبش کمونیستی و روشنفکران کمونیست، چگونگی تحقق بخشیدن به این هدف و مسیری بود که در آن پیشرو می بایست با ارتباط با کارگران و زحمتکشان و رهبری مبارزات آنان، قدرت لایزال توده های استثمار شونده را به میدان مبارزه سرازیر و آنها را برای به ثمر رساندن یک انقلاب پیروزمند سازماندهی و بسیج نماید. تئوری مبارزاتی چریکها یک مانیفست انقلابی و پراتیک بر اساس آن پاسخی قاطع و واقعی به چنین نیازی بود. با چنین اعتقاد راسخی به قدرت توده ها بود که رزمندگان سیاهکل درحالی که احتمال نابودی گروه کوچک خود را نیز می دادند، با نثار جانشان، "راه" را به توده ها نشان دادند.

حرکت چریکهای فدایی خلق و جنبش نوینی که آنان بنیاد گذاردند هرگز یک حرکت جدا از توده و بی ربط به آن نبود. این حرکت اگر مطابق بر روند پیشرفت تاریخ نبود، اگر جنبش انقلابی سیاهکل پاسخ صحیح به نیازهای عینی مبارزه طبقاتی نبود، نمی توانست در جایگاه والای کنونی خود قرار داشته باشد. در حالی که جامعه تحت سلطه ما برغم تمام تجارب ناامید کننده باقی مانده از حزب خائن توده در حافظه اش در آن دوران سیاه، بسیار سریع اعتماد خود به حرکت چریکهای فدایی خلق را نشان داد و مهمتر از همه در سخت ترین شرایط مبارزه بی امان جاری در آن دوره به آن نیرو داد. مگر در پروسه شکل گیری و فعالیت بی امان چریکهای فدایی خلق در دهه های ۴۰ و ۵۰ علاوه بر جریان رسوا و خائنی مثل حزب توده - با سابقه ای بسیار بیشتر از چریکها-، محافل و سازمانهای ریز و درشت دیگر هم از ضرورت مبارزه با رژیم شاه سخن نمی گفتند؟ ولی چرا هیچ کدام از آنها قادر نشدند حتی ذره ای از موفقیت مبارزاتی چریکهای فدایی خلق در آن دوران را بدست آورند و یا کمتر از آن هیچ مبارزه ای جدی بر علیه حکومت دیکتاتوری شاه را سازمان دهند؟

پاسخ کاملاً روشن است. آنها در درجه اول فاقد تئوری انقلابی رزمندگان سیاهکل یعنی تئوری مارکسیستی لنینیستی مبارزه مسلحانه بودند؛ تئوری ای که از واقعیت عینی خود جامعه تحت سلطه ما کسب شده بود و پاسخ به چگونگی در هم شکستن بن بست موجود در مبارزه و شیوه حل تضاد های طبقاتی را به نمایش می گذارد؛ تئوری ای که راه عملی مبارزه با دشمن را نشان می داد و در یک کلام حاصل انطباق خلاق مارکسیسم- لنینیسم با شرایط مشخص جامعه ایران بود. درست به همین دلیل چریکهای فدایی خلق ایران در مدتی بسیار کوتاه و پس از عمل به این تئوری با حمایت توده

ها روبرو شد، در زیر سلطه یکی از سیاهترین اختناقهای ناشی از حکومت شاه و ساواک آن، رشد کرد و در مقطع قیام توده ها به منبع امید و الهام آنان تبدیل شد. در حقیقت این سازمان به برکت تئوری رزمندگان سیاهکل و در نتیجه ی سالها مبارزه بی امان خود با رژیم شاه و با مواجه شدن از اقبال وسیع توده ای، نامش با نام کمونیسم در ایران گره خورد و توانست به مثابه بزرگترین سازمان کمونیستی حتی در سطح منطقه خاورمیانه مطرح شود.

البته انتساب اتهام "جدا از توده" بودن به چریکهای فدایی خلق به هیچ وجه تازگی نداشته و مختص به دستگاه اطلاعاتی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نمی باشد. واقعیت این است که راهگشایی رزمندگان سیاهکل و مبارزات ادامه دهندگان راه آنها در دهه ۵۰، نه تنها فشار دستگاه های امنیتی رژیم شاه برای یافتن و نابود کردن چریکهای فدایی خلق ایران را ابعادی دو چندان بخشید، بلکه از سوئی دیگر، جبهه ای تازه در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی نیز در مقابل این سازمان گشوده شد که حرکت جدید را بر نمی تابیدند و با شدت گیری مبارزه طبقاتی در جامعه، هر چه بیشتر در مقابل تئوری مارکسیستی راهنمای چریکهای فدایی خلق به صف آرایی و ایفای نقش مشغول شدند. سردمداری این طیف از نیرو ها را حزب خائن و رسوای توده بر عهده داشت که همچون همیشه در مقاطع حساس تاریخ مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ایران، در جهت مخالف با مصالح جنبش انقلابی مردم گام بر می داشت. در شرایط متلاطم مبارزاتی آن روزها، روزنامه های حکومت هر روز خبر جدیدی از درگیری با "خرابکاران" - یعنی کمونیستهای فدایی و مبارزین مسلح دیگر - را چاپ و در باب موفقیتهای ساواک خود در مواجهه با چریکها داد سخن می دادند. در چنین شرایطی رهبران حزب خائن توده نیز در حالی که فریبکارانه برای جانباختگان چریک فدایی و "جوان" و "صادق" بودن آنان اشک تمساح می ریختند، و در همان حال اندر مزایای "انقلاب سفید" دیکتاتوری حاکم و اعلیحضرت همایونی برای طبقه حاکم سخن می گفتند، شدیداً به ردیه نویسی های به اصطلاح تفوریک بر علیه تئوری انقلابی رزمندگان سیاهکل و تبلیغ بر علیه ادامه دهندگان راه آنها مشغول بودند. در این راستا یکی از موارد اساسی این ردیه نویسی ها همانا انتساب اتهام "جدا از توده بودن مشی چریکی" به چریکهای فدایی خلق بود که امروز با زبان و ادبیاتی دیگر توسط نویسندگان وزارت اطلاعات بر علیه این سازمان تکرار می شود. البته در این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک با نظرات چریکهای فدایی خلق، حزب خائن توده از متدولوژی خاص همه دروغگویان که خود، به عدم حقانیت خویشان آگاهند، استفاده می کرد؛ به این ترتیب که نخست تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل را تحریف و سپس محصول تقلبات تفوریک خویش که هیچ ربطی به تئوری شناخته شده چریکهای فدایی خلق و مواضع آن سازمان نداشت را بنام تئوری چریکها به اصطلاح به نقد می کشید. در این زمینه بطور مثال رهبران حزب خائن توده از همان ابتدا چریکهای فدایی خلق را متهم می کردند که بکار درون "طبقه کارگر" و امر تشکل و رهبری این طبقه و ایجاد حزب طبقه کارگر در انقلاب "اعتقادی" ندارند؛ آنها همچنین با ریا و تقلب مدعی می شدند که چریکهای فدایی خلق "آوانتوریست" و "ماجراجو" بوده و می خواهند به نیابت از "توده ها" انقلاب کنند و در این زمینه نیز می کوشیدند تا با مثله کردن نظرات لنین و انتزاع آنها و با عاریه جملاتی از آثار لنین کبیر، برای باصطلاح ردیه نویسی خود بر علیه مشی مسلحانه، پشتوانه های تفوریک نیز دست و پا کنند.

اما، در مقابل شانتاژ تبلیغاتی وسیعی که اپورتونیستها و در راس آنها حزب توده خائن از همان ابتدا بر علیه چریکهای فدایی خلق و تئوری مارکسیستی راهنمای آنها براه انداخته اند، کافی ست تا برسم هر مبارزه ایدئولوژیک شرافتمندانه و مارکسیستی، بجای تقلب و تحریف، به آثار و مواضع اعلام شده خود جریان مورد بحث و در اینجا چریکهای فدائی خلق رجوع کرد. اتفاقاً با رجوع به اسناد موجود و واقعیات ثبت شده تاریخی در مورد نظرات و پراتیک کمونیستهای فدایی، می توان دید که بطور مثال بر خلاف ادعای رایج اپورتونیستی که با استناد به "چه باید کرد" لنین، چریکهای فدائی خلق را غیر مرتبط با کارگران و مسایل کارگری جلوه می دهند، بخش بزرگی از فعالیتها و انرژی انقلابی کمونیستهای فدایی چه در پروسه تکوین این جریان و چه بعد ها معطوف به طبقه کارگر گشته است.

اگر مساله اصلی در کتاب ارزشمند چه باید کرد لنین در برخورد با اکونومیستها (و سپس آنارشئیستها) همانا توضیح جایگاه و وظایف یک نیروی پیشاهنگ واقعی یعنی "سازمانی متشکل از انقلابیون حرفه ای" است که فن "مبارزه با پلیس سیاسی" را آموخته و بلد باشد تا بتواند بر مبارزات اقتصادی و خودبخودی طبقه کارگر تاثیر گذاشته و آن را به سطح سیاسی و مبارزه با کل دستگاه حاکم ارتقا دهد، آنگاه می توان دید که چگونه چریکهای فدائی خلق، روح این آموزش مارکسیستی را در عمل خود جاری ساخته و بدور از کپی برداریهای اپورتونیستی امثال حزب توده، در شرایط خاص جامعه ایران، "سازمانی متشکل از انقلابیون حرفه ای" را در شکل سازمانی سیاسی-نظامی ایجاد نمودند تا در شرایط مشخص دیکتاتوری بورژوازی وابسته قادر به ادامه کاری و انجام همان وظایف انقلابی ای باشد که لنین برای پیشاهنگ واقعی در روسیه قایل بود. پس از چنین بررسی عینی ای، باز هم می توان کارنامه چریکهای فدائی در زمینه به میان کارگران رفتن و ایجاد ارتباط با آنها که در پرتو مبارزه مسلحانه امکان پذیر شده بود را با پراتیک امثال حزب توده مدعی سینه چاک توده ها و طبقه کارگر در آن زمان و یا با پراتیک اپورتونیستهای مقایسه کرد که با ادعای رفتن در میان طبقه کارگر در طول سالیان دراز، کاری جز دنباله روی از سیر خودبخودی رویدادها نکرده و کوچکترین تجربه و تاثیری در ارتقا مبارزات این طبقه و امر سازماندهی و تشکل آن برای نسلهای آینده بر جای نگذاشتند و دیدیم که چرا و چگونه مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق موجب اعتماد توده های کارگر به روشنفکران شده و امکان تماس گیری با آنها را برای چریکهای فدائی خلق بوجود آورد.

اکنون با وجود گذشت ۳۸ سال از رستاخیز سیاهکل و تولد جنبش نوین کمونیستی در ایران، آموزشها و تجارب گرانهای مبارزاتی ای که این حرکت تاریخی از خود بجای گذارد، کماکان، همچون گوهری گرانها بر تارک مبارزات خونین و پرفراز و نشیب کارگران و خلهای تحت ستم ما می درخشد. درست به همین خاطر، استثمارگران حاکم که وظیفه شان حفظ سلطه غارتگرانه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در ایران می باشد، تمام تلاش خود را به خرج می دهند که ضمن سرکوب و قلع و قمع وحشیانه و سیستماتیک مبارزات عادلانه کارگران و زحمتکشان، راه را بویژه برای جوانان انقلابی جهت دستیابی به تجارب و آموزشهای مبارزاتی به جای مانده از نسلهای پیشین سد نموده و مانع از یادگیری آنها از این مبارزات و کسب آگاهی های انقلابی گردند. به این اعتبار افشای بیرحمانه ایده های انحرافی و سمومی که بطور سیستماتیک توسط دستگاه های "خلق افکار عمومی" از طرف طبقه حاکم، برای فریب توده ها و انحراف جنبش انقلابی آنها در این زمینه پخش و ترویج می گردد، یکی از وظایف مبرم پیوندگان راه رزمندگان سیاهکل و یکی از راه های ارزش گذاری به مبارزات دلاورانه خلهای ایران در جریان قیام ۲۲ و ۲۱ بهمن می باشد.

در سی و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و در سی امین سالگرد قیام پر شکوه توده های به پاخاسته در بهمن ۵۷ بکوشیم تاضمن بزرگداشت یاد تمامی جانبازان این دو رویداد، حافظ و پاسدار راستین دستاوردهای درخشان مبارزاتی این دو رویداد بزرگ باشیم- که نقشی برجسته و تاثیری فراموش نشدنی در تاریخ میهن ما برجای گذاردند.

گرامی باد خاطره الهام بخش رزمندگان سیاهکل!

گرامی باد خاطره توده های دلاور قیام کننده در بهمن ۵۷!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۶ بهمن ۱۳۸۷ - ۲۰۰۹-۲-۴